

Blackfishvoice

راهِ استحاله

چپ طبقه‌ی متوسط سرگردان میان پروژه‌های
براندازی و موکب‌های میدان انقلاب

این‌روزها عبارت «چپ محورمقاومتی» به عبارتی پرکاربرد در محاورات سیاسی روزمره، متون و مجادلات سیاسی تبدیل شده است. گرچه فراوانی استفاده از این عبارت، بیش از آن‌که ناظر بر بروز خطا، لغزش یا انحطاط در یک خط و گرایش سیاسی در سپهر وسیع و متنوع چپ‌گرایان ایران یا حتی ناظر بر رویکردی انتقادی باشد به قسمی فحش‌واری سیاسی بدل شده است؛ خاصه آن‌گاه که مشاهده می‌شود استفاده‌ی دست و دل‌بازانه از این عبارت از میان محافل و گرایش‌های چپ بسیار فراتر رفته و به دستاویزی تازه شده برای حمله‌ی درنده‌ترین باندهای فاشیستی به مارکسیسم و کمونیسم. گرچه در زمانه‌ای که نئوفاشیست‌های بی‌سر و پای مستقر در کاخ سفید و دار و دسته‌ی ایلان ماسک تبهکاران دموکرات را مارکسیست می‌نامند تا با ماشین جنگی خود را آزادی‌بخش و صلح‌طلب معرفی کنند، فرصت‌طلبی زوائد فارسی‌زبان‌شان برای بازتسلیح زبانی خود علیه چپ‌گرایان ایران، تعجب‌آور نیست.

عبارت «چپ محورمقاومتی» نه قابلیت توضیح ماهیت گرایش خاصی را دارد، نه به‌راستی برای مرزبندی با انحطاط نظری-سیاسی بسنده است و نه هر آن فرد و گروهی که از آن در هر مجادله‌ی باربط و بی‌ربطی استفاده می‌کند، یک جریان مرفقی چپ‌گراست؛ کمااین‌که بخش بزرگی از این مرفقی‌نمایان غوغاسالار در عین‌جهل نسبت به ماهیت و مختصات هم‌سرمایه‌داری و هم‌امپریالیسم، در عین‌هم‌نوایی با منحط‌ترین و خطرناک‌ترین خطوط فکری ضد کمونیستی، با به‌دست گرفتن شاقول زنگارگرفته‌ی «سمت درست تاریخ» در صف شلوغ پروژه‌های براندازی لنگ‌درهوا ایستاده‌اند.

گذشته از این هوچی‌های رقت‌انگیز و با اندکی تأمل می‌توان دریافت که ابداع چنین عنوانی برای ایضاح و توصیف عاقبت یک گرایش خاص، بیش از آن‌که به استدلال‌های نظری و تاریخی مجهز باشد، برآمده از پیشینه‌ی برخی از نفرات شاخص این گرایش است. نفراتی که در جریان‌های چپ دانشجویی دهه‌ی ۸۰ شمسی مشارکت فعال داشتند، از طریق فعالیت علنی در رسانه‌ها و خرده‌رسانه‌های چپ خارج از کشور به شهرت رسیدند و بروزِ ظاهراً ناگهانیِ هم‌دلی آن‌ها با دولت جمهوری اسلامی ایران «خیانت» تلقی شد. از آن جایی که این نفرات ضمن دفاع از تغییر موضع، خود را کمونیست و منتقدان‌شان را سرنگونی‌طلب توصیف می‌کردند به مرور نیاز برای نام‌گذاری آن‌ها جدی می‌نمود! از «نوتوده‌ای» تا «تواب» عناوینی بودند که در مجادلات به این افراد اطلاق می‌شد. به مرور که هم‌گرایی این‌ها با هسته‌ی سخت قدرت، از طریق پذیرش صورت‌بندی سیاست خارجی جمهوری اسلامی برای ایجاد یک کمربند مقاومت بیرون از مرزهای ایران (هلال شیعی-محور مقاومت) آغاز شد، به‌این‌ها نیز چپ‌های محورمقاومتی گفته شد.

اما به اعتقاد ما خط سیاسی‌ای که با عبارت چپ محورمقاومتی توصیف می‌شود، بیش و پیش از هر چیز گرایشی‌ست درون چپ طبقه‌ی متوسطی ایران که اصلاح برخی از خصلت‌های نظام سیاسی حاکم را به عنوان افق سیاسی خود کرده بود و به‌مرور به‌جای ابراز دشمنی با امپریالیسم غرب به «غرب‌ستیزی» بدل شد.

گرایش پرو-غرب همین چپ، هم‌چنان با نوستالژی جنبش سبز و نافرمانی مدنی در فضای سیاسی ایران وجود دارد و هر از چندی شاهد بیانیه‌نگاری‌ها و ائتلاف‌های فصلی آن‌ها با نوگرایان دینی و چهره‌های رادیکال اصلاح‌طلبان حول مطالباتی مانند رفراندوم و مجلس موسسان هستیم. این همان گرایشی‌ست که بارها در انتخابات‌های ریاست جمهوری حول جبهه‌ی مشارکت و حتی هارترین نومحافظه‌کاران نولیبرال بسیج شد، تا معرفی لیست کاندیداهای شورای شهر تهران پیش رفت و تا همین دو سال قبل با تعریف دوگانه‌ی جلیلی/پزشکیان به‌مثابه دوگانه‌ی انحطاط/استمرار خود را حامی عقلانیت و مهندسی تدریجی تغییرات اجتماعی نشان داد. در مقابل، گرایش دیگری در همین طبقه که او نیز پیش‌تر حضور در جنبش سبز را ولو با و هم جهت‌دهی انقلابی به شعارها و مطالبات آزموده بود «غرب‌گرایی» را مانعی در راه دگرگونی سیاسی فهم کرد و منویات و

شعارهای جریانِ غرب‌ستیز طبقه‌ی حاکم را محملی برای مشارکت سیاسی و اصلاحات ساختاری تشخیص داد؛ کاتالیزور تمایل این گرایش به غرب‌ستیزی، مهاجرت از ایران به غرب، در حاشیه‌افتادگی و از کف دادن امتیازات طبقاتی‌ای بود که در ایران از آن‌ها بهره‌مند بود که این کاتالیزور خود به‌تنهایی می‌تواند مورد بحث قرار گیرد. هرچقدر گرایش پروغرب با تأکیدِ بیشینه بر اصلاحات سیاسی درون ایدئولوژی براندازی استحاله می‌شد، گرایشِ غرب‌ستیز نیز ایستادگی علیه اصلاحات سیاسی را دروازه‌ی مقاومت علیه جراحی‌های اقتصادی دانست و درون ایدئولوژی ولایت فقیه ذوب شد.

مخرج مشترک این هر دو گرایش، تبری جویی از مبارزه‌ی طبقاتی، سازمان‌یابی و سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر و بستنِ دخیل به جناحینِ قدرتِ سیاسی مستقر بوده و هست با سرکوبِ بلادرنگِ هر کنش معطوف به سازمان‌یابی کارگری-سوسیالیستی توسطِ حاکمان جمهوری اسلامی و حذفِ چهره‌ها و کادرهای برجسته‌ی سازمان‌ده آن جنبشِ کارگری، چپ با خاستگاه خرده‌بورژوازی که به طور پیشینی و عینی به نفی خاستگاه طبقاتی و ارتقاء خود به نیروی ارگانیک طبقه‌ی کارگر نایل نشده بود، به اتخاذ تاکتیک بهره‌گیری از امکان‌های واقعا موجود متمایل شد، غافل از آن‌که همین سازمان‌نیافتگی، لاجرم به استحاله خواهد انجامید.

هر دو گرایش به‌جای فهمِ «دولت» به‌عنوان کارگزار بورژوازی ایران، نزاع جناحینِ سیاسی آن‌را به‌مثابه بیانِ آنتاگونیسم طبقاتی درک کردند و چنین شد که یکی از آن‌ها به بستن لیست مشترک با اصلاح‌طلبان، ورود به شوراهای شهر و هم‌کاری با کارگزاران سازندگی و دیگری به هم‌صدایی با جریان موسوم به عدالت‌خواه، جبهه‌ی پایداری و در نهایت پذیرش تمام و کمالِ دکترین ولایت فقیه به‌مثابه ستون فقرات و عامل انتظام مقاومت علیه امپریالیسم رهنمون شد.

اگر به پیشینه‌ی برخی از مشهورترین نفرات از هر یک دو گرایش چپ طبقه‌ی متوسطی ایران رجوع کنیم، خواهیم دید که قریب به اتفاق ایشان تا کم‌تر از یک‌دهه قبل، در سطوح مختلف، در رسانه‌ها و محافل مختلف هم‌کاری داشته‌اند و گسستِ سیاسی میانِ آن‌ها نه به‌میانجیِ تفسیرهای متقن و قطعی از طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی بل که از مسیر نزاع در حاشیه‌ی جدل‌های سیاسی جناحین طبقه‌ی حاکم جمهوری اسلامی حاصل شده است؛ از جمله در صف‌بندی‌های فصول انتخابات حول تحریم / مشارکت منفی. بدین معنا هر دو گرایش، صادقانه بر خاستگاه طبقاتی خود وفادار مانده‌اند و به همان نسبتی که روز به روز از اعتقاد به مبارزه‌ی طبقاتی دور شده و غایتِ آرمان‌های خود را به طفیلی‌گری جناحین طبقه‌ی حاکم گره زده‌اند، به‌طور روزافزون در طول و عرض ایدئولوژی براندازی یا ولایت‌مداری تثبیت شده‌اند.

همان‌سان که زبان و رتوریک‌های چپ پروغرب دیگر به‌سختی از زبان و رتوریک‌های علی‌نژاد و مهتدی قابل تشخیص است، با مجاهدت خود را در پروژه‌های امپریالیستی جانمایی می‌کنند، شاعرِ شورش‌های خودبه‌خودی شده و سقفِ آمال‌اش در دیوانه‌نویسیِ «فکر کن بخوابیم، صبح پاشیم، اینا نباشن» بازنمایی می‌شود، چپ مستحیل در هسته‌ی سخت قدرت نیز درک‌سوت زائده‌ی فرهنگیِ دستگاه امنیتی مشغول تهیه‌ی لیست از خائنین به «قائد خیمه‌ی امت» است و پلمپ کردن کافه‌ی ساعدی را زدنِ سنگرهای جنگِ ترکیبی صهیونیسم قلمداد می‌کند.

اجازه بدهید به فراخور مقدمه‌ی کوتاه این متن و دعوت به درک گرایشِ غرب‌ستیز بیرون از فحاشی‌های لایک‌گیر با مثالی مشخص بحث را ادامه دهیم:

در یک وب‌سایت چپ‌گرای انگلیسی‌زبان، یادداشتی از «هلیا دوطاکی» دانشجوی سابق دانشگاه کلمبیا منتشر شده است که به‌تنهایی می‌تواند ماهیتِ اصلاح‌طلب و خرده بورژوازیِ چپ‌گرایانی را که به تماشایانِ مداحانِ میدان انقلاب تبدیل شده‌اند، برملا سازد. نویسنده که با جفایِ دولت آمریکا و به‌بهانه‌ی حمایت از مقاومت فلسطین، از ادامه‌ی تحصیل در این کشور محروم

شد، به سیاق قاطبه‌ی هم‌قطارانِ خود، تحلیل طبقاتی را پیش پای درکِ خام‌دستانه از دولت در ایران ذبح می‌کند و در راستای آبرو خریدن برای اقتصاد سیاسی بی‌آبروی جمهوری اسلامی، از جعلِ وقایع تاریخی دریغ نمی‌کند. نویسنده با اشاره به تجمع اعتراضی کارگران صنایع پتروشیمی در اوایل زمستان ۱۴۰۴ (تنها چند روز پیش از رقم خوردن فاجعه‌ی دی‌ماه) نه‌تنها مدعی وجود تشکل‌های کارگری مستقل در ایران می‌شود، نه‌تنها طبقه‌ی کارگر ایران را وفادار به «دولت» توصیف می‌کند بل که به‌جنون‌آمیزترین وجهی، پلیس ایران را تسهیل‌گر اعتراضات کارگران برمی‌شمارد. طرفه آن‌که دولت جمهوری اسلامی تنها ساعتی پس از آغاز اعتراضات دی‌ماه در بازار تهران، ریاست کل بانک مرکزی ایران را تغییر داد ولی برای تجمع ماهیتا نمایشی کارگران پتروشیمی تره خرد نکرد. گرچه دوطاقی معتقد است که کارگران نفت و پتروشیمی وارد اعتصاب نمی‌شوند چراکه مایل نیستند دولت متبوع‌شان با وجود تحریم‌ها و دسائس خارجی بیش از پیش تحت فشار قرار گیرد و دولت هم با اعزام فرماندار به‌میان کارگران و دستور به پلیس برای مهربانی با کارگران، اثبات کرده که دولت و کارگر در ایران یک کل واحد وفادار به آرمان‌های انقلاب پنجاه و هفت هستند.

رسیدن به چنین درک حیرت‌آوری از دولت و توصیف بازوی سرکوب آن به‌عنوان یاور طبقه‌ی کارگر و تسهیل‌گر مبارزات کارگران، توسط آکادمیسینی که خود را چپ‌گرا می‌داند، بلادرنگ شعار «نیروی انتظامی سبز تو هم قشنگه» در اعتراضات سال ۸۸ را به خاطر می‌آورد و نشان می‌دهد نگارنده در حال اشاعه‌ی فانتزی‌های طبقاتی خود به عنوان حقایق عینی است. برای درک فانتزی دوطاقی لازم است دهه‌ها مبارزات کارگران را به‌عنوان پروژه‌های امپریالیستی تفسیر و متعاقبا تکفیر کرد و در گام بعدی، «شوراهای اسلامی کار» را که در راستای قلع و قمع کردن کمونیست‌ها، سندیکالیست‌ها و کارگران رزمنده، مهندسی شدند، بیان وفاداری دولت به آرمان پنجاه و هفت جا زد. برای کامل کردن این فانتزی، لازم است که نه «دولت جمهوری اسلامی» بل که مشتی «الیگارش» فضایی غرب‌گرا را باعث و بانی فلاکت کارگران ایران معرفی کرد؛ آن‌هم در حالی که مشخص نمی‌شود دولت یک‌پارچه حامی کارگران و مجهز به پلیس یاور زحمت‌کشان، چطور مظلومانه ذخایر عظیم ملی را در برابر این الیگارش فضایی از دست داده است. که لاجرم پاسخ به سوال اخیر نیز با کلمه‌ی جادویی «نفوذ» رفع و رجوع می‌شود.

حواله کردن آرمان‌های طبقه‌ی کارگر به دولت بورژوازی، ناممکن از حیز انتفاع ساقط‌شده دانستن سازمان‌یابی سوسیالیستی و چشم امید بستن به «جنبش مطالبه‌محوری» هر گرایشی از چپ را درون ساز و برگ ایدئولوژیکی سرمایه ذوب می‌کند خاصه آن‌که چپ در ایران به‌هیچ‌وجه و در هیچ سطحی به «نیروی سیاسی» تبدیل نشده و اساسا هر دو جناح طبقه‌ی حاکم جمهوری اسلامی در ممانعت از سازمان‌یابی چپ انقلابی هم‌قسم و هم‌رای هستند؛ کافی ست کلیدواژه‌های مارکسیسم و طبقه کارگر را در وب‌سایت علی خامنه‌ای جستجو کنید تا دریابید که عناد او نه تنها با کمونیست‌ها بل که فراتر از آن، با اصل عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه‌ی ثروت جا به جا دیده می‌شود. یا کافی ست به جایگاه فوق‌العاده مهم خصوصی‌سازی و برون‌سپاری صنایع بزرگ نزد وی رجوع کنید تا دریابید که اگر او دست‌کم در سخنرانی‌های مناسبتی انتقاد از شخص خود را روا می‌دانست ولی هیچ‌گونه انتقاد و جبهه‌گیری علیه اصل ۴۴ قانون اساسی را برنمی‌تافت؛ به‌عنوان نمونه رجوع کنید به سخنرانی او بعد از وقایع مرتبط با اعتصاب کارگران هفت‌تپه و خلع ید از کارفرمای آن مجموعه که با تحکم علیه رویه شدن اعتراضات کارگری علیه بخش خصوصی موضع گرفت. او به‌دفعات علیه آن‌چه مارکسیست‌ها تضادهای آشفتنی‌ناپذیر طبقاتی دانسته و عدالت اجتماعی را برآمده از پیروزی اکثریت تحت استثمار در نبرد با اقلیت غارت‌گر ترسیم کرده‌اند سخنرانی کرده و رویکرد مارکسیستی به جامعه و اقتصاد را در ضدیت با آن‌چه خود وحدت می‌دانست معرفی کرده است.

اگر ریل‌گذاری اقتصاد ایران در راستای تأمین منافع کارگران و اکثریت مزدبگیر کشور بود و اگر بود و باش جمهوری اسلامی با سرکوب برابری خواهان عجین نشده بود، تصور این‌که تجاوز امپریالیستی نزد افکار عمومی این‌چنین به شوخی برگزار شود یا از آن بالاتر، جمعیت‌های بزرگی از آن استقبال کنند و برای بمب‌افکن آمریکایی و تروریست اسراییلی هورا بکشند دور از ذهن

می‌نمود. به‌واقع کل صنایع حقوق بشر و اپوزیسیون، بر گسل‌های طبقاتی و برنامه‌های ضد کارگری‌ای بنا شدند که کلیت طبقه‌ی حاکم ایران نه در پیش‌برد آن‌ها لحظه‌ای تردید کرد و نه در به خاک و خون کشیدن تهیدست‌ترین مخالفان آن برنامه‌ها.

تا پیش از اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، هر اعتراضِ معیشتی فارغ از کمیت آن، به طور قطعی با سرکوب مواجه شد و برخلاف ادعای رقت‌انگیزِ دوطاقی، پلیس تمام‌قد در کسوتِ تسهیل‌گر سرکوب از معلم و پرستار تا معترض به کمبود آب و گرانی آرد را تار و مار کرد. دولت هرگز حتی در مقام توضیح برنیامد، استفاده از خشونت افسارگسیخته را توجیه کرد، به سیاق همیشه، اعتراض به حق را اغتشاش نامید و جمعی از بی‌نویان بازداشت‌شده را به عنوان سرپل فتنه و شورش نقره‌داغ کرد. در شرایطی که کشور تحت تحریم‌های اقتصادی بود، دولت تسهیل‌گر ساخت مال‌ها و واردات کالاهای لوکس بود و نه‌تنها برای ساخت پناهگاه در زمان جنگ گامی برنداشت بل که پناهگاه‌های باقی‌مانده از دوران جنگ هشت‌ساله و سوله‌های مدیریت بحران را به مزایده گذاشت؛ به بیان ساده دولت مدعی مبارزه با امپریالیسم حتی به ملزومات امنیت جانی و روانی برای مردم در زمان جنگ را تأمین نکرد و میلیون‌ها جمعیت هراسان از بمباران را در صف‌های ده‌ها کیلومتری خروج از شهرها به حال خود رها کرد. بلافاصله پس از پایان «جنگ ۱۲ روزه» سیاستِ برخورد با رستوران‌ها و کافه‌هایی که «به بی‌حجاب‌ها خدمات می‌دهند» در دستور کار قرار گرفت درحالی‌که حتی برای نمایش کلامی از «مدیریت اقتصاد در زمان جنگ» به‌میان نیامد. در حالی‌که ماشین پروپاگاندا دائما از مملو بودن مواد غذایی و مایحتاج ضروری در فروشگاه‌ها خبر می‌داد اما مشخص نمی‌شد که ده‌ها میلیون مزدبگیر و میلیون‌ها کارگر اخراجی و بی‌کار، با کدام پول، پس‌انداز و خدمات اجتماعی می‌توانند از این فروشگاه‌ها خرید کنند تا مهابی شرایط جنگی باشند؟

اگر بتوان بر حسب تحلیل مادی از شرایط مادی منطقه‌ای و با تأکید بر مساله‌ی بیش‌خاص اشغال سرزمینی توسط نیروی استعماری، پیوندهای نظامی

— به‌عنوان مثال در لبنان یا فلسطین — میان مارکسیست-لنینیست‌ها با جریان‌ات اسلام‌گرا را

تصمیم‌های ضروری تاکتیکی درک کرد، اما گرایش غرب‌ستیز طبقه‌ی متوسط با خلع سلاح نظری و تسلیم کامل در برابر هسته‌ی سخت قدرت، در عمل نه‌تنها راهبرد نهایی خود را خدمت به ولایت فقیه دیده بل که به شیعیانی معتقد تبدیل شده‌اند که توزیع شربت نذری در موکب‌های میدان انقلاب را هم‌سنگر شدن با پرولتاریای تهران درک می‌کند و ارجاعات، رفتارها، تفسیرها و تصمیمات خود را از روی دستِ تصمیم‌سازان جناح ولایت‌مدار می‌نویسد و منویات رهبری نظام حاکم را قطب‌نمای خود می‌داند؛ این گرایش به مرحله‌ای از انحطاط رسیده است که دفاع از «جمهوری اسلامی» را عین آرمان می‌داند و از همین‌روست که چهره‌های شاخص این گرایش حتی برای صورت‌بندی ضرورت دفاع از ایران در لحظه‌ی تجاوز نظامی به آیات، احادیث و نمادهای تشیع رجوع کرده و در حساب‌های خود ذکر مصیبت و نوید گشایش و انتقام را اموری الهی و منتقدان/مخالفان این نوید و انتقام را مشرک و ملحد برمی‌شمارند.

حمایت از حق دفاع نظامی در مقابل تجاوز امپریالیستی-صهیونیستی همان قدر ضروری‌ست که اجتناب از هم‌ارز کردن منافع کارگران با منافع دولت و حکومتی که ساز و برگ خود را علیه تشکیل‌یابی کارگران آراسته است.

با زیر فرش زدن رفتارهای عمیقاً نتولیبرالی دولت که حتی در روزهای بمباران نیز متوقف نمی‌شوند و توافق کلیه‌ی نیروهای حاکم در حکمرانی نتولیبرالی علیه آحاد جامعه، حتماً می‌توان بُنی از یک دولت آرمانی-انقلابی جعل کرد و بر آن سجده زد؛ دولتی که در آن پلیس مهربان راه‌ها را برای تظاهرات کارگران می‌گشاید و کارگران اش اعتصاب نمی‌کنند چون مایل نیستند که دولت‌شان در تنگنا قرار بگیرد.

گرایشی که با ادعای مقابله با امپریالیسم، با جناحی از دولت جمهوری اسلامی بیعت کرده و حال حتی متشکل شدن کارگران و حق اعتصاب را دسیسه‌های خارجی برای برهم زدن امنیت ملی درک می‌کند، دوشادوش آن گرایشی که با ادعای انعکاس ستم‌دیدگان به مزدبگیران رادیو زمانه و دریوزگان فاند از موسسات امپریالیستی تبدیل شده و یاوه‌های پست‌مدرن خود را با بخیه زدن به ترهات پست‌مدرن‌ها و صهیونیست‌های فرهنگی از مارکوزه و فوکو تا ژیلبر اشکار و ژیزک، جبهه‌ی سوم ضد استبداد داخلی و استکبار خارجی جا می‌زند، دیگر نه تنها به مبارزه‌ی طبقاتی کارگران ارتباطی ندارند بلکه در عمل در ویتترین طبقه‌ی مسلط جایگیر شده‌اند تا سطوح مختلف و اشکال متنوع سرکوب‌گری طبقه‌ی مسلط را زیباسازی کنند.

تاریخ مبارزات کارگران و کمونیست‌ها به هیچ وجه با بروز انحطاط بیگانه نیست و از خاطر نمی‌برد که گاه و بی‌گاه، خائنین به طبقه‌ی کارگر از میان پرادعاترین و پر سر و صداترین ماجراجویان برخاسته‌اند؛ که اصلاً همین تلقی ماجراجویانه از مبارزه است که گرایشات مذکور را مانند برگ‌ی در باد از آغوش خطی به خطی دیگر انداخته است؛ روزگاری ورکریست و روزی یار قسم خورده‌ی احزاب برادر، روزی همکار رسانه‌های سرنگونی طلب و دیگرروز شریک پروژه‌ی سلبریتی آنارشیست، روزی مدافع مبارزه‌ی مسلحانه علیه جمهوری اسلامی هم تاکتیک و هم استراتژی و فردای روز مدافع خلع سلاح در برابر ضدانقلاب مرتجع، روزی حامی حزب پیشتاز طبقه‌ی کارگر و امروز هم مداح حزب نوآیین حامی جلیلی و شرکا.

کمونیست‌ها اگر نیروی سازمان‌یافته و بزرگی بودند وظیفه داشتند در لحظه‌ی تجاویز از این دست به تعمیق آگاهی طبقه‌ی کارگر بپردازند و آن‌ها را نسبت به خطرات بالفعل و بالقوه‌ی مداخلات نظامی خارجی و نقشه‌های شوم صنایع و تراست‌های بزرگ برای مکیدن ثروت‌های آنان هوشیار کنند؛ همان‌طور که در زمانه‌ی صلح مشغول جنگ طبقاتی در داخل کشور بوده و در پی متشکل کردن زحمت‌کشان علیه کارتل‌ها و غارت‌گران داخلی بوده‌اند. از آن‌جا که اساساً فعالیت کمونیست‌ها در ایران مجرمانه تلقی می‌شود و طبقه‌ی حاکم رفتارهای خیریه‌ای و ان‌جی‌اویی (تاکتیک‌های وارداتی برای خلع سلاح سیاسی کمونیست‌ها) را ارج نهاده، سلبریتی‌های سیاسی را فربه کرده و دوشادوش هارترین اتاق فکرهای امپریالیستی در صنعت چپ‌ستیزی سرمایه‌گذاری کرده است هر دوی این‌ها با انتزاع پهلوی می‌زنند؛ لیکن وظیفه‌ی کمونیست همانا تلاش برای تحقق آرمانی‌ست که امروز بیش از هر زمان دیگری در تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی، انگ محال‌اندیشی می‌خورد. حلقه‌ی مفقوده‌ی مبارزه در زمانه‌ی ما باور به ضرورت تأسیس سازمان انقلابی و از آن بالاتر باور به اراده‌ی معطوف به قدرت نیروی سازمان‌ده برای تحزب و کسب قدرت سیاسی‌ست.

صدای ماهی سیاه

مرداد ۱۴۰۵